

شیخ ابواسحاق لاهوری

از خلفای حضرت میان شیخ داؤد قدس الله مره است در چابک روی یگانه زسانه و آیتی از آیات حق سبحانه بود خود را در صحبت پیر تمام در باخته و نسبت بذات شریفش چنان پیدا کرده که گویا یک معنی صحیح بدو عبارت ملبیه تعبیر یافته و گره حدیث و عبار امکان بر دامن همتش اصلا ننشسته بمجرد دیدنش یاد خدای عز و جل بر هر دل سیاه غافل پرتو می انداخت و در خدا طنبی در بیننده سرایت میکرد و بغیر از در سه یاری از یاران و طالبان همراز و همزیان حضرت میان قدس الله روحه که در لاهور مسکن داشتند کسی دیگر را بحضور خود نمی طنبید و مقید به مرید گرفتن نشد و پیوسته در حجره تاریک که درون باغی بود انزوا داشت و گاه گاهی که شوق حضرت میان گریبان گیرد او میگشت از لاهور بیک روز در شیر گنده که بمسافت چهل کروزه زیاده است پدیده میرفت و آستان بوسیده بهمان پای باز میگشت و تاب تجلی دیدار پر انوار حضرت میان نداشت در حالی که مذکور شد بمؤذمت آن بزرگوار عالممقدار مشرف شده یکشب و روز در جوار ایشان مسلمان بودم و روز دیگر راه شیر گنده در عین ایام خلیل تنها ببارک جلو دار روان شدم و از هر جانب چنان راهزنان که سوراخ بر من گرفته بودند حیوان می مانند و می پرمیدند که بکه درین بیابان پرخطر کجا میروی همین که میگفتم که از خدمت میان شیخ ابواسحاق بملازمت حضرت پیر دعوتگیر رهمها الله میروم بمجرد شنیدن نام

مبارک ایشان همه حلقه بگوش شده شیر و دوغ و امثال آن می آوردند و راه سر میکردند و دلالت بر حزم و احتیاط می نمودند و ترغیب بر ذکر و ورد قام حضرت میان که آشنای هر خاص و عام در آن دیار بود میکردند تا عاقبت بعاقبت بمقصود باز گشتم چنانچه گذشت و در سالی که حضرت میان از عالم فضا سراپرده در ملک بقا زدند در اندک فرصت و پایی عام در پنجاب افتاد و جمیع اصحاب اهل بیت و خلفای مشهورین (که قریب پنجاه شصت نفر کامل مکمل بودند ازان جمله ترجمان امرار میان عبد الوهاب که میان بابو نیز میگفتند) همه بر یک میعاد بطریق تعاقب و تناوب در عرض سه چهار ماه بحضرت ایشان صلح شدند الا ماشاء الله و از عامه طالبان و مریدان و خاندان هم جهت چه نوپسند و از جهت سبقیت نسبت میان شیخ ابواسحاق نیز بصرعت از بادیه فراق بکعبه حقیقی وصال اتصال یافتند فمنهم من قضی نحبه - و منهم من ینظر ای خواجه بود

* ع *

که جامی را کنی در کار ایشان

بعد ازان حافظان سلسله علیّه قادریه میان شیخ عبد الله بود که واد ارشد انجب حضرت میان است چون او در سالی که مذکور شد رخت بروضه رضوان کشید حالیا جامع جمیع کمالات و قایم مقام همه ذات عالی صفات میان شیخ ابوالمعالی است

* شعر *

سلام الله ما کر الیدیالی • علی الشیخ الصغی ابی المعالی

امید که این روضه سعادت همیشه مشربان - بالذبی وآله الامجاد •

شیخ رکن الدین رحمه الله

ولد رشید شیخ عبد القدوس کنکونی است که مذاقب و کمالات وی از شرح و بیان مستغنی و مکتوبات قدسی که جمع کرده اند مشعر و دال بر آنست و کنکوسی قصیده ایست در فواید تهنیدسر صاحب رتبه عظیم بود و آثار کمالات در بشره او ظاهر و شانی عالی در تصوف داشت بر طریقه مشایخ خویش سلوک می نمود و از ارباب ذوق و حال بود بدر خانه اهل حشمت و شوکت احیاناً و نادرا بقدر ضرورت رفتی و الا در زاویه عزلت و انقطاع پیوسته بسر بردی جامع این اوراق او را در زمان فترات بیدر مخان در دهلی بمجلس شیخ عبد العزیز رحمه الله ملازمت نمود و الحمد لله .

ه بیان مصطفی گجراتی

اصل او از طایفه بوهیره است که در گجرات بسود و سواد مشغولند یکی از یاران بیوا حظه میر سید محمد جویدپوری قدس الله روحه پیوسته طریقه فقر و فنا پیش گرفته تا آخر عمر دران واسی استقامت ورزید چون خلیفه الزمانی بعد از تسخیر ولایت بنگ از بنده مراجعت نموده باجمیر رسیدند آصف خان ثانی میر بخشی او را بحسب حکم از گجرات همراه آورد شبی در محن دیوان خانه علما را طلبیده از شیخ مصطفی تحقیق مسئله مهدویت می نمودند و او عجیب بود و مذاظره بامتداد کشید و حاجی

ابراهیم سرهندی در بحث بموجب شیمه لئیمه خویش تحکیمات
 میکرد و شیخ را آزار داد و فقیر آنچه در کتاب شرح گلشن راز
 تصنیف شیخ محمد لاهیجی که مرید بواسطه (†) میر هدید محمد
 نور بخشی است که او هم در زمان خود دعوی مهدویت کرده بر سر
 فتنها بار آورده بود بشرح و بسط نقل کردم و چون این سخن مخالف
 مدعای شیخ بود ظاهرا باعث غبار خاطر او شده باشد و بعد از رسیدن
 بفتح پور او را فرمودند که چند روز بخانه خواجه عبد الصمد مصور
 شیرین قدم باشد بذابرتلافی آن تقصیر بطریق عذرخواهی پیش
 آمدم و استعفا نمودم ضعف بسیار داشت در همان مجلس طشت
 آوردند و خون بسیار از دهان او ریخت و چون رخصت بجانب دیار
 گجرات یافت غالباً در راه یا در وطن رسیده رخت ازین سرای
 فانی بسرای جاویدانی کشید و این واقعه در سال نهصد و هشتاد و
 سه (۹۸۳) بود و از مکتوباتی دارد که از آن بوی غریبت و فدا خبلی
 می آید - عامه الله بلطفه •

شیخ اسحق کاکو لاهوری

پدر او شیخ کاکو نام داشته و مردم لاهور یاو عقیده ولایت دارند
 دانشمند متبحر و متوکل و متورع بود هرگز بخانه ارباب دنیا نرفته
 و حاجت نخواستند دایم درس میگفت جامع جمیع علوم و صوفی
 مشرب و همیشه بحق مشغول می بود و تا نمی پرسیدند سخن

نمی گفت روزی بمخدولی در راهی ملاقات نموده وی دیکچیه
 هفالدین از شیر و برنج بشیخ داده که این را بردار و همراه من بیا
 بی نقاشی و انکار آنرا بر سر داشته در بازار گذشته تا بمنزل رسانید
 و از آن روز بزرغل و غش نغمسانیت از دل او پاک شسته شد و از
 علمای رسمی ممتاز گشت در شهر سنه نهصد و نود و پنج (۹۹۵)
 شرف ملازمت آن بزرگوار دریافتم و روزی این حکایت بتقریبی
 با شیخ فیضی که در همان نزدیکی خطاب ملک الشعرائی خواهد
 یافت گفتم بذابر شیده از که نفی جمیع مشایخ ماضی و حال و اثبات
 خود بود بطریق اتمهزا مذمت شیخ بنیاد کرد و خاموش بودم
 ندیدانم که همان شب یا شبی دیگر در خواب دیدم که شیخ ابوالفضل
 در صحرائی فرود آمده در ویرانه کهنه که در سه دیواری پیش نداشت
 شیخ اسحق در جماعت توبیخیان بر سر آنکه هر شب ماه نو باندوق در
 در بار پادشاهی هر میدهند تفنگ در دست گرفته بجانب من
 می اندازد و شرارها گرد و پیش من می بارد و هوا ذاک برخاستم
 و روز دیگر نداری در ملازمت شیخ برسم و بعد قبول مقرون گردید
 و واقعه خود گفتم آنچه از جهت کبر من قدرت حرف زدن
 نداشت اما دست برداشته فاتحه خواند و الحمد لله - و او استاد
 اکثر علمای مشهور الهور است مثل شیخ سعد الله که قرآن در روزگار
 نداشت و شیخ منور و غیر ایشان - در زمان جوانی بیشتر بشکار
 مایل و راغب بود چنانچه هرگاه از درس فارغ میشد باز و جره
 و امثال آن را گرفته بصید میرفت و پیاده در شکار گاه میگشت
 (۴) پیش از صد سال متجاوز شده در سنه نهصد و نود و پیش

(۹۹۶) در جوار قرب ایندی شناخت *

شیخ سعد الله بنی اسرائیل

از شاگردان رشید نجیب فیاض اسحق کاکو است و صاحب
اطوار مختلف است در ابتدای حال متشرع بود بیکبار ترک تقید
نموده مرتکب جمیع نواهی شد و با مطربۀ تعالی پیدا کرده
با ریش سفید در بازار میگشت *

ز بن پیش اگر چه خلق گرفتگی ز ما سبق
عشق آمد و نماند نشانی ز ما سبق

و مردم خاکپای او را از بس حسن عقیده بجای توتیا میکشیدند
و عقیده ولایت باو داشتند و در آن حالت در عین نخاس درس
میگفت و از اسباب جمعیت هر چه داشت در عشق آن نگار
در باخت شبی با او شراب میخورد که جمعی از محققان باتفاق
طلبه که نصبت تلامذ باو داشتند هجوم نموده بجهت اصلاح حال او
از راه دیوار بخانه او در آمده و آلات ملاحی و مذهبی شکسته
خواستند که او را تعزیر نمایند همان سخن را که بخلیفه ثانی
حقانی امیر المومنین عمر رضی الله عنه گفته بودند گفته که اگر
من یک نامشروع کرده ام شما سه نامشروع را ارتکاب نموده اید و
بتعزیر سزاوار ترید که بتجسس و بی اذن از راه دیوار سرزده درین
خانه در آمدید آن جماعه منفعل و خجالت شده باز گشتند و بعد از آن
توبتی توبۀ نصوص یافته و کتاب احیاء را دستور خود ساخته پیوسته
بعبادات و ریاضات میگذرانید و تصانیف بسیار مفید عالی نوشته

از آن جمله شرحی بر جواهر القرآن که تصنیف امام غزالی است
 رحمه الله چون خلیفه الزمانی او را بخلوت طلبیده پرسیده اند که
 از کدام قومید گفته از جماعه نویسندها که ایشان را بزبان هندی
 کایت میگویند پادشاه را این بی تکلفی او بسیار خوش آمد و
 صحبتی ممتد داشتند فقیر مرتبه اول در لاهور ملازمت او کردم
 بتفریبی قضیه ویرانی ملتان و آبادانی لاهور و قضیه سلاطین لنگه
 خصوصا سلطان حسین را چنان تقریر کرد که در حسن ادا و
 فصاحت عبارت و تذقیح آن متعجب ماندم و در کم جانی آن
 خلوت گذار یافته شده او هرگز هیچ سالی را محروم نگذاشته
 و باوجود آنکه از اسباب تجارت و زراعت فارغ بوده و مدد معاش
 از جانب پادشاه هم نداشت معلوم هیچکس نمی شد که آن همه
 تصرف و بذل و ایثار از کجا بود و خلیق درین امر حیران بودند
 بعد از آنکه بسن هشتاد سالگی کم و بیش رسید ازین امرای مجازی
 در گذشت و اصافرو اکابر به تشدع جنازه او متجاوز از الوف رفته
 نعش پاک او را بتبرک بر سر و دوش میگوشتند و جای
 نهادن قدم نبود *

میان شیخ عبدالله بداهنی

از حسنات زمانه و برکات روزگار است در صغر من سبق بوستان
 یاد می گرفت چون باین بیت رسید که * بیت *
 محال است سعدی که راه صفا * توان رفت جز در پی مصطفی
 صلی الله علیه و سلم از معلم پرسید که معنی این بیت چیست

بزبان هندی بیان کنید گفت ترا باین حکایت چکار امت فرمود
 تا خاطر نشان نمی سازید پیشتر سبق نمیگیرم چون معنی
 آنرا گفته پرسیده که تعریف محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم
 فرمائید که کیست شمه از اخلاق و معجزات آنحضرت را صلی الله
 علیه و سلم بیان کرده بمجرب شنیدن آن جذبۀ ربانی گریبان گیر او
 شده و پیراهن چاک زده کلمۀ طیبۀ بر زبان راند و چون خیر بوالدین
 او رسید دیدند که او ابرا و تبرا ازیشان نموده قابل عود نیست
 بضرورت دست از ر باز داشتند و از نواحی سامانه که مسکن آبا و
 اجداد او بود بجانب دهلی سفر اختیار کرده بقراءت قرآن و دانستن
 احکام و طلب علم مشغول شد عاقبت جمعی از علمای نامدار و مشایخ
 کبار را دریافته از فحول دانشمندان عهد گشت و دست ارادت
 بهیمان شیخ عبد الباقی چشتی بداونی روح الله روحه داده تلقین
 ذکر ازیشان گرفت نگاه بملازمت شیخ صفی خیر آبادی قدس الله
 سوره العزیز و دیگران پیوسته و بریاضت و مجاهدت اشتغال نموده
 بتکمیل رسید و نعمت علم از اکثر مقتدایان روزگار خویش یافت
 خصوصا از میان شیخ لادن دهلوی و میر سید جلال بداونی و بعد
 از وفات مرحوم قائم مقام او شده سالها در بداون درس و افاده فرمود
 و خیلی از دانشمندان نامی که بمرتبۀ اشتهار رسیده اند از دامن
 او برخاستند و مردم اطراف و اکناف از اقصی ولایات بملازمت
 شریفش رسیده بسعادت جاردانی میرسند و در اواخر حال جذبۀ
 برو غالب آمده در مجلس سماع حاضر می شود و از شدت غلبۀ
 شوق نعره جان گداز و صیحه دل امروز کشیده اهتزاز میفرماید و

چند قدم میروند و بی آنکه وجد و رقص در میان باشد و معاً لاجول
فرستاده بمقام خود مراجعت نموده می ایستد و در بی تکلفی و
بی تعین چنان بود که بروش سلف و خلف از پی ابتداع متاع
خانه خواه قلیل خواه کثیر و سایر مصالح ضروری ما یحتاج الیه
پداده بدکان و بازار تشریف می برد و برداشته بمنزل می آورد
در میان راه جماعت طلبه را سبق نیز میفرمود و هر چند میگویند که
حاجت تصدیع مخدومی نیست ما این خدمت را بجا می آریم
قبل ندارد از صورت خجسته اش فقر و فنا می بارک و باوجود اجازت
تلقین و ارشاد و خط خلافت از بزرگواران مقید بشیخی و سرمدی
نیست بلکه احترام تمام از آن عالمی دارد بزمی مشایخ و در لباس
اولیا تحت قبا مخلفی و محجب می ماند و قدر زمانیکه شرح
صحایف در کلام و تحقیق در اصول فقه بملازمتش میخواندم با آنکه
جمعی از مسترشدان فاضل و متعلمان صافی قریحه شریک بودند
و اشکالات دقیق می آوردند هرگز ندیدم اوزا که در افاده و اباضه
و حل آن اشکات شریفه و نکات غامضه احتیاج بمطالعه افتاده باشد
از آنکه جمیع نظریات بدیهی او شده و سائک قوی حاصل کرده مؤید
من عند الله گشته حالا درس خود سائگی است انشاء الله العزیز
بعمر طبیعی برسد *

شیخ جلال الدین قنوجی

مجدوبی بود سائک آبابی او از سائگان آمده در قنوج که شهر قدیم
مشهور هندوستان است مسکنت گرفته بعد از سلوک جذبته دریافته

و با آن دقیقه از دقائق شرع مطهر نامرعی نمیکنداشت گاه گاهی که حال بر او استیلا می یافت روی را سیاه کرده و ریسمان چهارپائی در گردن انداخته در بازارها میگشت و فریاد هایی مصیبت آمیز و درد انگیز میکرد و امثال این ادعای غیر مکرر بسیار داشت روزی از نماز جمعه در مسجد حی فارغ شده بود که فقیر بملازمش رسیدم برخامنه بزیارت قبور مندرسه آبدای کرام خود که در محن مسجد بود رفتم و بر قبری فاتحه میخواند و یکی از خادمان همزبان بیان حالت آن میکرد و جدا جدا تفریق آن مشایخ نموده بخود فرود میروفت و هنگام انصراف مسئله از فرایض اذان خادم پرسید گفت که اگر شخصی بمیرد و یک پسر و یک دختر وارث گذارد پسر را از ترکه میت دو حصه است و دختر را یک حصه آنرا بسمع رضا شنیده و سخن را گفته روان شد و بعد ازان چنان بظهور انجامید که بموجب آن حدیث بلاغت مفهوم باین مضمون که اگر مسئله از علم فرایض بر مقبره بخواند و بیان قسمت سهام کند ببرکت آن تمام اهل قبور مغفور میگرددنند شیخ با آن عمل معمول بود و در هیچ جمعه تغلف نمی ورزید *

شیخ کپور مجذوب کوالیاری

از سادات حسینی بود در ابتدای حال سوادگیری میکرد بیکبار ترک نوکری کرده بستائی مشغول شد و شبها بخانه عورات بیوه مستوره آب برده رسانیدی و خلائق را بی اجرت آب دادی تا آنکه جذبیه رسید و از کار و بار باز مانده ترک اختیار کرده بطریق مستوره

سخن نکردي و پيرويته مستهلاک بودی * شعر *

میشدم دست بدیوار ز ضعف از کویت

آمدی جلوه کفان صورت دیوار ششم

و در پایان بازار گوالیدار محلی برای حکومت گزیده دایم آنجا میبود

و همیشه سرافکنده در مراقبه میگذرانید اگر حضار را بخاطر چیزی

گذشتی بطریق مجذوبان از روی هذیان جواب آن گفتی و حل

کردی و اخبار مغیبات گفتی و شبها دایم در قیام گذرانیدی گاه

گریستی و گاه خندیدی از ثقات شنیده شد که سیدی از ولایت

آمده برهان میدادت ازو طلبیده بود فرمود تا هینرم جمع کرده آتش

بلند افروختند شیخ دست او را گرفته گفت بیا تا هر دو درین

آتش درآئیم * ع *

تا سیه روی شود هر که درو نمش باشد

و سید تقاعد نموده و او بآتش درآمده سلامت برآمده و مثل این

خوارق بسیار ازو نقل میکنند و همه برینمعنی متفق اند اینجا

بر همین قدر اقتصار نموده آمد در شهر سنه نهصد و هفتاد و نه (۹۷۹)

شبى نعره زنان دریده مار مار میگفت تا از بالای دروازه افتاد و

و جان بحق تسلیم کرد و شیخ فیضی تاریخ او را کپور مجدوب یافته *

شیخ اله بخش گرمکنیسری

گرمکنیسر قصبه ایست بر کنار آب گنگ از توابع سنبل مدت

چهل سال برجاده فقر و قناعت تمکن داشته بارشاد طالبان مشغول

بود و در توکل شانی داشت و صحبتش یاد از خدا میداد و در

هفتاد سالگی بطریق میر سنبل رفت و عجزه خدمت شیخ انجو مرحوم سنبلی (که عابدۀ صایمۀ دهر و رابعۀ وقت بود و تا مدت می و پنج سالگی بی شوهر بود و افطار بغیر از شیر نمیکرد) غائبانۀ بوی ارادت آورده التماس نمود که راه خدا را بمن نمایند جواب فرستاد که تا پیرومی سنت حضرت خیر البریه علیه و آله من الله الصلوة و التحیه نمائی و در عقد یکی در نیائی سخن این راه پرسیدن و گفتن ترا وبالست فی الحال در صحفه سوار شده بملازمتش رسید و بحبالۀ او در آمد و در اندک فرصت هر دو سفر آخرت گزیدند فقیر با یاری سید قاسم نام از اعیان سادات دهلی بملازمت آن بزرگوار رسیدم اورا بسیار خوش مجلس و خوش تقریر یافتم چون طشت و آفتابه بجهت دست شستن آوردند فرمود ابتدا ازان سید بکنید که - الهاشمی اولی بالتقدیم *

شیخ عارف حسینی

از نیایر شاه اسمعیل صفوی است صاحب دعوت و ریاضت عظیم و مجاهدت قوی است چنانچه افطار پیونده بدان جوین هوخندۀ درشت و گیاه تلخ میکند و دیگری تاب تناول آن ندارد و بر جاده شریعت قوی مستقیم است و پنج وقت اذان در عین یتشخانۀ شیخ ابوالفضل بدر بار پادشاهی میگوید و هیچ باکی از کس ندارد و خوارق بسیار ازو نقل میکنند ازان جمله اینکه کاغذ پارۀ مدور در منقل آتش حوزان می اندازد و اشرفی مسکوک از آنجا بدر آورده بحاضران مجلس هر چند باشند میدهد و میگویند که از حجرۀ منقل بطریق

نقل اشباح بدر می آید و بجای دیگر ظاهر میشود وقتی از گجرات در بلاد لاهور آمده میوه های زمستانی در تابستان و تابستانی در زمستان به مردم میداد علمای پنجاب که عمده ایشان مخدوم الملک بود متعرض شده گفتند که ظاهر است که این فواکه از باغهای مردمست که بی اذن متصرف شده و خوردن آن نا مشروع و حرام است و صحبتش در اینجا راست نیامده بکشمیر رفت و علیخان حاکم آندیار اعتقاد تمام آورده صدیقه خود را با و تزویج نمود چون دانست که از صاحب داعیه است مهر دختر طلبیده طلاق از برای او گرفت و شاه از اینجا به تبت رفت در اینجا نیز میگویند که خوارق فراوان ظاهر گردانید از آن جمله اینکه درختی رامی انشانند و از آن دراهم و ذنابیر میروخت علی هذا القیاس چه در گجرات و هند و چه در کشمیر و تبت صاحب تصرفات عظیم است و هر جا که میرفت مردم قصد او میکردند و از دیاری بدیاری نقل میکرد و در مرتبه اول که پادشاه از کشمیر بکابل سیر فرمودند شاه در آن سفر آمده دید و موکلتنی که در نظر نگاهدارند برو گماشتند و گاه گاهی که در نظر پادشاه می آمد در پیاله زرین مشک با کافور و سایر عطریات انداخته تحفه می بردند و هر چند میگفتند که از ما پارگی زری یا جاگیری قبول نمائید میگفت زر با حدیان خود عنایت کنید که بد حالت من چکنم و زمانی که فقیر شاه را به همراهی فدیح خان در یتشخانه شیخ ابو الفضل که شاه در عهده محافظت اوست از محجربامی که مطلع بر خیره اش بود دیدم نقابی بر روی بسته بود و کتابتی میکرد و بیدکی میگفت که این قابیچ خان

بود که میگفت منم قلیچ بنده و خدمتگار شما - غالباً شیوه روی پوشی از قدیم الایام داشت و می گفتند که شاید از برای این بوده باشد که اگر از جائی بجائی روی او را کسی نشناسد والله اعلم - از مقرری معتمدی شنیدم که میگفت در کشمیر روزی پادشاه شیخ ابوالفضل و حکیم ابو الفتح را بملازمت شاه فرستاده بموجب اشارت پرسید که شاه چه شود اگر نقاب بردارید تا جمال شما را به بینم قبول نمیکرد و میگفت ما مردم فقیریم بگذار و پیشتر ازین صرغیان حکیم از شوخی و بیباکی که داشت دست فرار کرده خواست که نقاب برکشد شاه اعراضی شده و در غضب آمده گفت که معاف الله من مجذوم و معیوب نیستم اینک روی مرا ببین و گریبان چاک کرد و نقاب از رخ بر زمین زده گفت حکیم روی مرا خود دیدی اما نتیجتاً این را انشاء الله العزیز درین دو هفته به بینی پانزده روز نگذاشته بود که حکیم در همان راه بزحمت امهال کبدی درگذشت و امثال این خوارق از از حد حصر و احصا افزون است روزی پادشاه فرمود که شاه یا خود چون ما شوید یا ما را چون خود سازید جواب داد که ما ناصران خود مثل شما چگونه می توانیم شد اگر می خواهید بیائید در بهلوی ما نشینید تا همچو ما شوید .

میر سید علاء الدین اودهی

صاحب مقامات عالیه و کرامات ظاهره و حجج باهره و آبتی

بود از آیات الله و خوارق بسیار ازو نقل میکنند و باوجود آن
مراتب جلیله و مناقب سزیه گاه گاهی معارف و حقایق را بصورت
نظم ادا می فرمود و این مطلع او جهانگیر است • مطلع •
ندانم آن گل خود^(۲) رو چه رنگ و بودارد
که سرخ هر چمنی گفتگوی از دارن

و ترجیح بندی گفته که بندش اینست • بند •

که بچشمان دل مبدین جز دوست
هرچه بینی بدانکه مظهر اوست

و شیخ عرفی قدس الله روحه درین زمین فرموده • بند •
که جهان صورت امت و معنی دوست
در بسعنی نظر کنی همه اوست

و دیگری گفته • بند •

که جهان پرتو بهت از رخ دوست • جمله کایدات سایه اوست
و فقیر راست • بند •

اوست مغز جهان جهان همه پوست
خود چه مغز و چه پوست چون همه اوست

مشایخ بسیار از دامن دولت او خامنه اند ازان جمله خانق صدق
او میر حید ماهر که قدم بر قدم والد ماجد داشته دیگری میر
سید علی نلهری که صاحب حال قوی و پدوسته منزوی بودی
و فقری و غربتی غریب از مشاهده میشد زبان عجیب در

تصوف داشت فقیر در کانت گواه از توابع منبل بصحبت حسین خان بملازمت او رسیده و مستفیض از انغاس نفیسه او شد احمد الله طی ذلک میر سید علی پیوسته در مناجات گفتی که خدایا مرا شهید گردان تا نیم شبی دزدان آن قصبه که دزد خانه ایست مشهور بمنزل میر در آمده و غوغا برخاسته و میر با وجود سن نوک سالگی و ضعف بدنی گرز آهنین در دست گرفته و الله الله گفته تعاقب نموده و یکدوئی را بدوزخ رسانیده و مجروح گردانیده عاقبت تیری بمقتل ایشان رسید و بدرجه شهادت پیوستند و این واقعه در سنه نهصد و نوک و هشت (۹۹۸) بود و تاریخ یافتند که چه شد آن سرشد کامل *

شیخ حمزه لکهنوی رحمه الله

نبیره ملک آدم کاکرامت که از امرای سلطان سکندر و ابراهیم لودبست و پیوسته مجاور قبر جد خود بود و قبر ملک آدم بطول دو قدر رومی بلکه زیاده است جذبۀ قوی داشت و مهابتی عجیب و قاصتی بلند ناه گاهی که در شهر بسیر می آمد چون شیر خرامان راه می رفت و سنگها در دست داشته بهر طرف می انداخت اما به هیچکس نمی رسید اداهای شیرین خوش آینده میکرد و پیوسته مصحف مجید را تلاوت می نمود و بهرکس که اهل میدانست با وی التفات میدفرمود و پیش می طلبید و فقیر بحمد الله از انجمله بودم و تفاؤل میکرد و اگر نه اندری از حرکات و سکنات او میر میدیدم و پیرامون نمی گشتند که مبادا ضرری رسانند *

شیخ پیروک رحمه الله

فیز لکهنوبهت بکنار آب کودی درون جنگل میدان غازی دور
از آبادانی که کس بدانجا پی نتواند برود مخفی می بود و در
هر هفته یکبار بعد از نماز جمعه افطار میکرد و پیرزالی در خانه او
بود که پارچه نان خشک با مبدوه درخت کنار که خود نشانده بود برای
غذایی او می آورد و اگر کسی ارتکاب مشقت شدید نموده بزیارت
او می رفت در آن وقت معین بود در حجه برآمده می نشست و
سخن اصلا نمیکرد و در زمان حکومت حسین خان مرحوم در لکهنو
فقیر با یاری دیگر عبد الرحمن نام خلیفه حسین خان بقصد ملاقات
او رفتیم و او را پوستی بر آغوشی دیدیم و ماران بسیار بزرگ هر
از بیرون و درون آن غار می کشیدند یکی از حاضران ترمیده
خواست که بعضا بزند اشارت بمنع کرد و گفت از شما چه برده اند
و چون ازان کم پدر حال پرسیده شد گفت مدت سی سال و زیاده
است که او درین خرابه میباشد و این ماران با او مانوسند و بکس
ضرری نمیرسانند در وقت و دایع پارچه نانی چند روزه و مبدوه
خشکی که در پیش داشت بهمراه حاضران اشارت نمود تا برداشتن
و آن بار پارچه زری بتحفه گذرانید قبول نکرد و این هر دو بزرگوار
دران نزدیکی از عالم درگذشتند *

شیخ محمد حسین مکندری

مکندره قصبه ایست در میان دو آب صاحب ذوق و حال بوده و
منقطع منزوی از خلائق مدت پنجاه سال بعد از ترک ملازمت

بگوشه عبادت استقرار و استمرار داشته بدر مخلوقی نرفته چون فقیر
 در سنه نهمصد و هفتاد و چهار (۹۷۴) شرف خدمتش دریافتم پرمید
 که معنی این بیت خواجه حافظ چه باشد * نور *

عفو خدا بیشتر از جرم صامت * نکته سر بسته چه گوئی خموش
 پرمیدم اشکال در کجاست گفت چون نکته سر بسته را خود گفت
 امر بخموشی چرا صامت گفتم خود فرمائید گفت چندین بخاطر میرسد
 که نکته سر بسته شاید این باشد که جرم ما همه بخلق اوست و این
 قدم بیشتر (+) نهادن است خاموش بودم و مثل این تاویلی درین
 آیه میکرد که و اَعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ - و میگفت که
 حتی بجهت انتهای غایت صمت و انتهای غایت درینجا گنجایش
 ندارد و ظاهراً این انتها نظر بحکف خطاب باشد که انتها پذیر است
 و الله اعلم تا مراد او چه باشد و آن صحبت آخرین بود *

شیخ عبد الواحد بلگرامی

بلگرام از توابع قنوج امت بسیار صاحب فضایل و کمالات و
 و ریاضات و عبادات است و اخلاق سنیه و صفات رضیه دارد و مشرب
 او عالیست بیشتر ازین بچند سال خود نقش و صوت بهندی
 می بست و میگفت و حال می ورزید و درین ایام خود را از همه
 گذرانیده و شرحی بر نزهة الارواح نوشته محققانه و همچنین در
 اصطلاحات صوفیه خیلی رمایل نوشته از جمله معانی نام و غیر آن

(+) در شعر - بیشتر - بپای موحده امت (۲ ن) صورت

تصانیف لایق دیگر نیز دارد اگرچه مرید بجای دیگر امت اما
 بهره تمام از صحبت شیخ همین سکندره یافته هرسالی از بلگرام
 بجهة عرض شیخ می آید و اکنون که ضعف بصر پیدا کرده نمیتواند
 رفت و در قنوج متوطن است در سال نهصد و هفتاد و هفت (۹۷۷)
 که فقیر از کهنو در بلگرام رسیدم شبی بعبادت آمد و آن ملاقات
 اول بار بود که حکم مرهم داشت و گفت این همه گلهای عشق
 امت و مخدومی شیخ عبد الله بدارونی نیز اتفاقا چون رجال
 الغیب از بدارونی همانجا تشریف آوردند و یقین شد که اگر شب
 قدر دریافته باشم آنشب خواهد بود و میر طبع نظم بلند دارد و
 بجهة راجا فام میخی محبوبی مطبوعی گفته که • نظم •
 ای کرده خیال توبه تخت دل ما جا • هرگز نبود در دل ما غیر ترا جا

• واه •

مرد بجاگ چو اول بصلح آمده

دمی بلطف بشین تا ز خویش برخیزم

ذکر فضائلی که جامع اوراق اکثر ایشانرا ملازمت

کرده و تلمذ نموده

و الاجماع را که ندیده و در اطراف و اکناف بلاد شهرت دارند

از حد حصر افزون و از دایره احصا بیرونند آزان جمله استاذان اساتذ

میان حاتم سفلی شاگرد میان عزیز الله طلبنی امت درین قرن مدال

ار من هیث الجامعیة عالمی جامع المعقول و المنقول نگذشته

خصوصا در کلام و اصول و فقه و عربیت - میگفتند که قریب بچهل مرتبه

شرح مفتاح و مطول را از بیاد بسم الله تا ثناء تمت درس گفته
و برین قیاس سایر کتب مستهدیه - و مخدم الملک را میگفت
که در علم محاضرات ثانی ندارد - و چون ملا علاء الدین لاری بدعوی
تمام حاشیه را که بر شرح عقائد نسفی نوشته نزد میان برده بعد از
مطالعه چندان تدقیق کرده اند که ملا علاء الدین را هیچ جواب
نماد - و در فقه امام اعظم ثانی بود علیه الرحمة و صاحب ریاضت
و مجاهده و صلاح و تقوی بود با رجوع این بر مصنف جاه و جلال
بر وجه کمال استقلال داشت - چون در عهد بیوم خان خانانان
بعد از پنج سال به ملازمت میان باز در آگره رسیدم استفتائی از شیخ
مبارک ناگوری که در آن ایام تلمذ پیش وی میکردم بدست میان
دادم بعد از پرسش احوال که در مدت محرومی و محجوری زری
داده بود پرمیدند موافقت شیخ مبارک چونست آنچه میدانستم
از ملائی و تقوی و فقر و مجاهدت و امر معروف و نهی منکر که
شیخ در آن ایام بطریق وجوب التزام داشت باز نمودم گفت آری
من هم تعریف ایشان بسیار شنیده ام اما میگویند که روش
مهدیه دارند این چون باشد گفتم به بزرگی و ولایت میرحیدر
محمد جویندوری قدس سره قایلند اما بمهدویت قایل نیستند
جواب دادند که در کمالات میرچه شک است و در آن مجلس میرحیدر
محمد میر عدل مرحومی مغفوری هم که نسبت تلمذ میان
داشت حاضر بود گفت که ایشان را مهدی بچه حبیب میگویند
گفتم بتقریب امر معروف و نهی منکر باز استفسار نمودند که میر
عبد الحی خراسانی که چند گاه اسم صدارت داشت روزی مذمت

شیخ پیش خانخانان میکرد تقریب آنرا دانستی که چه بود گفتم
 چون شیخ رقعہ بوی نوشته بود مشتمل بر مواعظ و نصایح و ازان
 جمله ترغیب بر سنت در مسجد حی ارا بد آمد و حمل برین کرد
 کہ شیخ مہدویست و مرا دشنام بر فرض دادہ میر سید محمد گفت
 این استدلال میر بر فرض خویش موقوف برین مقدمہ است کہ
 تو نماز بجماعت نمیگذاری و هرکہ نماز بجماعت نمیگذاری رافضی
 است پس تو رافضی باشی و کبریٰ ممنوعست - و همچنین
 اینمقدمہ کہ شیخ امر معروف میکند و هرکہ امر معروفست
 مہدویست و این نیز نا مسلم است باز میدان گفتند کہ برین استغنا
 مہر میکنم اما آنرا بکروی (+) از استغنائی دیگر کہ بمہر اکابر اینجا
 نزد ما آمدہ و ما را بر آن شبہہ چند است نگاہ میدارم این را
 نزد شیخ بہاء الدین کہ مفتی محقق است می بری و میگوئی
 کہ عذر کم کتابی ما بجهت سفر واضح است اما آن روایت کہ شما
 بر آن استغنا را باءضا رسانیدہ اید چه شود اگر بعینہا فرجید
 ما حصل اینکہ فتوی نوشتہ اید کہ مردم را میبرد کہ در حالت
 مخصصہ فرزند را فرود اول آنکہ این روایت خاصہ ابراہیم شاهی
 است و موافق کتب فقہی دیگر نیست و معلوم است کہ آن
 کتاب نزد علما فتوی را نمی شاید و اثر بگویند کہ مفتی را می رسد
 کہ ترجیح روایت مرجوعہ (+) نماید بارخای عمان میگویم کہ عبارت

(+) در بعضی نسخہ بدال - بہر حال معنی این لفظ مفہوم نشد

(+) ہمین امت در ہر مہ نسخہ

ابراهیم شاهی باین مضمون است که ابویں را در حالت اضطرار بیع اولاد جائز است و معلوم است که لفظ ابویں شامل اب و جد است چنانکه در کتاب نکاح آمده هر کس که ابویں او مسلم باشند کفو است آنرا که آبای او شرف اسلام دریافته باشند و اینجا باتفاق مراد از ابویں اب و جد است نه پدر و مادر نکذاک هذاک بر تقدیر تسلیم چرا نتواند بود که ولایت بیع وادان هر دو را بطریق اجتماع باشد و دلیل بر ولایت هیأت افرادی چبست - واستفتای شیخ مبارک را نگاهداشتند و آن استفتای سابق را به فقیر دادند چون آنرا پیش شیخ مبارک آوردم آمرین بر فقاہت میدان حاتم نموده گفت که بایشان بعد از دعا از جانب من بگوی که ما بجهة همین وقت مهر خود را در اینجا ثبت نکردیم و چون بشیخ بہاء الدین نمودم گفت چون مفتیان دیگر باصفا رسانیده ثبت نموده بودند اعتماد بر قول ایشان نموده دران تعہیق نکردیم و الحق مساهله واقع شد و این ہم از حق بینی و حق پرستی و نیک نفسی و انصاف شیخ بہاء الدین مفتی بود کہ باوجود آن عظمت و کمال قابل به تقصیر خویش گشت

• بیت •

بر سر آن نامه کہ آصف نوشت • قدم رحم اللہ من انصف نوشت
توفیق اداہ و افاضہ ہفتاد سالہ یافتہ در سنہ نہصد و شصت و ہشت
(۹۶۸) از عالم وانی در گذشت و تاریخ فوتش سابق مذکور
شد کہ **عَدُوٌّ صَدِيقٌ مُّقَدِّرٌ** - یادگار اند و شیخ **عبد الحکیم** نام پسری

قایم مقام خود در مقتدائی و مشیخت گذاشت نه در ملائی و در
سنه نهصد و هشتاد و نه (۹۸۹) او هم به پدر بزرگوار خویش
ملحق گردید و چند پسر ناخلف از و ارث ماندند * فرد *

چند بنام پرورم مهر بدان ماندل
یاد پدر نمی کنند این پسران ناخلف

مولانا عبد الله سلطان پوری

از قوم انصار امت آبا و اجداد او در سلطان پور آمده حکومت
اختیار کرده بودند از فحول علمای زمان و یگانه دوران بود خصوصا
در عربیت و اصول فقه و تاریخ و سایر نقذیات صاحب تصانیف
لابقه رایقه است از آن جمله کتاب عصمة انبیا و شرح شمایل النبی
صلی الله علیه و سلم مشهور است از پادشاه جنت آیینی
رحمه الله خطاب مخدوم الملك و هم شیخ الاسلامی یافته
بود در ترویج شریعت همراهی بلوغ می نمود و سنی
متعصب بود خیلی از ملاحده و رافضی بسعی او بجائی که جهت
ایشان آماده ساخته بودند رفتند و از نهایت غلو دفتر ثالث روضه
الاحباب را میگفت که از امیر جمال الدین محدث نیست در آن
سال که فتح گجرات شد و او در فتح پور وکیل دیوان خانه عالی
در عین جاه و جلال بود فقیر از حفر پنجاب باز گشته روزی بصحبت
شیخ ابو الفضل که هنوز ملازم نشده بود و حاجی سلطان تهنانیهری
بدیدن مخدوم الملك رفیقیم و دیدیم که دفتر ثالث را در پیش
دارد و میگفت که به بیاید که مقتدایان ولایت چه خرابیها در

دین کرده اند و آن بیت را زهود که در منقبت واقع شده * نظم * همین بس بود حق نهائی او * که کردند شک در خدائی او و گفت که او از رفض هم گذرانیده کار بجای دیگر رسانید که حاول باشد و قرارداد ام که این جلد را بحضور شیعه بسوزم فقیر هر چند از خدایای مجهول آمده و مرتبه اول ملاقات بار نموده بودم بدلیبری گفتم که این بیت ترجمه آن شعر است که با امام شافعی رحمه الله منسوب است که

* نظم *

لَوْ أَنَّ الْمُرْتَضَى أَبَدَى مَحَلَّهُ • لِمَا رَأَى النَّاسَ طَرًّا مَجْدًا لَهُ
كَفَى فِي فَضْلِ مَوْلَانَا عَلِيٍّ • وَقَوَّعَ الشَّلْتَ فِيهِ أَنَّهُ اللَّهُ

بجانب من نیز نگریست و پرسید که این نقل از کجاست گفتم که از شرح دیوان امیرگفت شارح دیوان که قاضی میرحیدر میدیست نیز متهم است برفض گفتم این بحث دیگر است - و شیخ ابوالفضل و حاجی سلطان دست بر لب نهاده هر زمان اشارت بمنع من میکردند باز گفتم که از بعضی ثقات اجتماع دارم که دفتر ثالث از میر جمال الدین نیست بلکه از پسر ایشان میرک شاه یا از دیگریست و لهذا این عبارت بعبارت دو دفتر سابق نمی ماند که پرشاعرانه است نه محدثانه جواب داد که بابایی من در دفتر دوم نیز چیزها یافته ام که دلالت صریح بر بدعت و فساد اعتقاد دارد و حواشی هم نوشته ام از آن جمله آنکه مصنف نوشته که امیرالمومنین در زمانیکه طلحه رضی الله عنه پیشتر از همه بدعت بار نموده فرمود که - يد شلاء و بيعة شلاء - دست شل و بیعت شل في الواقع دستی که روز احد وقایع حضرت رحالت پناه صلی الله علیه وآله

وسلم شده و یازده زخم خورده باشد امیر المومنین علی مرتضی آنرا
 شگون بد گیرد که در شرع ممنوع است حاشا و کلا این از محالات
 عادی و اعتقادیست گفتیم ظاهرا انتراقی باشد از تفاؤل تا شگون -
 و شیخ ابو الفضل خفیه دست مرا بزور می مالید و مانع می آمد
 مخدم پرسید که تعریف این بکنید که کیست از حال من شمه
 گفتند و آن صحبت بخیر گذشت و بعد از بر آمدن یاران میگفتند
 که امروز خطری عجیب گذرانیده که او هیچ متعرض نونشده
 و اگر نه باعث مخلص که می بود و در اوایل عهد که شیخ ابو الفضل
 را میدید بتلامذۀ خویش میگفت که چه خال که در دین ازین
 نخیزد *
 * بیت *

چو بطفالیش بدیدم بنمومم اهل دین را

که شود بلائی جانها به شما سپردم این را

در سنه نهصد و نود (۹۹۰) در گجرات بعد از انصراف از مکه معظمه
 بعالم بقا خرامید و این قطعه تاریخ یافته شد که * قطعه *

رفت مخدم ملک و با خون بره * رحمة الله نشان پیشانی

جستم از دل چو سال تاریخش * گفت بشمار مصرع ثانی

و نا خلفی چند ازو ماندند که قابل ذکر نیستند و درین امر جمیع

اسلاف زمانه از اخلاف مشتکیند زیرا که آب و هوای زمانه بهتر

ازین ایشان را نمی پرورد بلکه نمی زاید * فرد *

خوبی اندر جهان نمی بینم * گوئیا زوزکار عتین شد

و این بهمان ماند که پادشاهی سنی متعصبی لشکر بر سر سبزوار

که معدن رنض و سکنه اش بتمام غالیند کشید رؤسا و ارباب آمده